

A Reflection on the Relationship Between Authentic Life and the Enigma of Being in Heidegger's Thought*



Mohammad Ali Elmi¹

Reza Gandomi Nasrabad²

Mahdi Zakeri³

1. Ph.D. Candidate, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran (Corresponding Author).

mohammadali.elmi@ut.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. rgandomi@ut.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. zakeri@ut.ac.ir

Abstract

This article examines the concept of authentic life in the thought of Martin Heidegger, focusing on its connection to the enigma of Being (Seinsrätsel) across his early and later periods. Using the method of philosophical interpretation and textual analysis, it is shown that in *Being and Time*, authentic life is linked, on one hand, to the existential dimension and the custodianship of Dasein's Being, and on the other hand, to the historical-ontological horizon. This means that the authentic Dasein is freed from the domination of "the they" (das Man) by heeding the call of conscience



۶۰
 سال سیام، شماره ۴، ۱۴۰۴

* This article is extracted from a Ph.D. dissertation titled "A Comparative Study of Authentic Life in the Thought of Heidegger and Mulla Sadra" (Supervisor: Reza Gandomi Nasrabad; Advisor: Mehdi Zakeri), Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran.

* Elmi, M. A., Gandomi Nasrabad, R. & Zakeri, M. (2025). A Reflection on the Relationship Between Authentic Life and the Enigma of Being in Heidegger's Thought. *Philosophia et Theologia: Dialogues in Criticism and Reflection*, 30(4), pp. 60-87.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72834.2278>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/09/09 • **Revised:** 2025/09/24 • **Accepted:** 2025/09/27 • **Online Publication:** 2025/12/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



and anticipating death (death-awareness), and consciously referring back to its heritage to pursue its more authentic possibilities of Being. In this perspective, referring to heritage is a means of opening future possibilities and reviving the forgotten horizons of the truth of Being. In the later period, with Being (Sein) centralizing instead of Dasein, the path of authenticity shifts from Selfhood (Selbstheit) toward Releasement (Gelassenheit). In this phase, authentic life becomes possible through the transition from Representational Thinking (Vorstellen) to Meditative Thinking (Besinnung). The authentic Dasein lives in expectancy of Being and openness to the mystery of Being, understanding things not as objects of consumption, but as matters that dwell in the breadth and openness of Being. This research demonstrates that by proposing a three-stage framework, authentic life in Heidegger's intellectual system can be understood as a mode of Being that encompasses the existential, historical-cultural, and ontological levels in an interwoven manner, offering a more coherent interpretation of authentic life and the relationship between Dasein and Being.

Keywords

Heidegger, Authentic Life, Enigma of Being, Releasement (Gelassenheit), Meditative Thinking.



تأملی بر نسبت زندگی اصیل و معمای هستی در اندیشه هیدگر^{۱*}

محمدعلی علمی^۱  رضا گندمی نصرآبادی^۲  مهدی ذاکری^۳ 

۱. دانشجوی دکتری، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران (نویسنده مسئول).
 mohammadali.elmi@ut.ac.ir

۲. دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.
 rgandomi@ut.ac.ir

۳. دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.
 zaker@ut.ac.ir



چکیده

این مقاله به بررسی مفهوم زندگی اصیل در اندیشه مارتین هیدگر، با تمرکز بر پیوند آن با معمای هستی، در دو دوره متقدم و متأخر اندیشه او می‌پردازد. با استفاده از روش تفسیر فلسفی و تحلیل متنی نشان داده می‌شود که در هستی و زمان، زندگی اصیل از سویی، با بُعد آگزیستانسیال و پاسداشت هستی دازاین گره می‌خورد و از سوی دیگر، با افق تاریخی – هستی‌شناختی مرتبط است؛ بدین معنا که دازاین اصیل با شنیدن ندای وجدان و مرگ آگاهی از سلطه کسان رها می‌شود و با رجوع آگاهانه به میراث، امکان‌های اصیل‌تر هستی را پی‌جویی می‌کند. در این چشم‌انداز، رجوع به میراث، وسیله‌ای برای گشودن امکان‌های آینده و

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «بررسی تطبیقی زندگی اصیل در اندیشه هیدگر و ملاصدرا»، (استاد راهنما: رضا گندمی نصرآبادی و استاد مشاور: مهدی ذاکری)، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران می‌باشد.

* علمی، محمدعلی؛ گندمی نصرآبادی، رضا؛ ذاکری، مهدی. (۱۴۰۴). تأملی بر نسبت زندگی اصیل و معمای هستی در اندیشه هیدگر، ۳۰(۴)، صص ۶۰-۸۷.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72834.2278>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸

© ۲۰۲۵ «نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند»



احیای افق‌های فراموش‌شده حقیقت هستی است. در دوره متأخر، با محوریت‌یافتن هستی به‌جای دازاین، مسیر اصالت از خودینگی به‌سوی وارستگی تغییر می‌کند. در این مرحله، زندگی اصیل از طریق گذر از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی ممکن می‌شود و دازاین اصیل با چشمداشت هستی و گشودگی به راز هستی می‌زید و چیزها را نه به‌مثابه ابژه‌های مصرف، بلکه به‌مثابه امور سکناگزیده در گستره و گشودگی هستی درمی‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد که با ارائه یک چارچوب سه‌مرحله‌ای، می‌توان زندگی اصیل را در منظومه فکری هیدگر به‌مثابه نحوه‌ای از بودن فهم کرد که سه سطح اگزیستانسیال، تاریخی - فرهنگی و هستی‌شناختی را به‌طور درهم‌تنیده در بر می‌گیرد و تفسیر منسجم‌تری از زندگی اصیل و نسبت میان دازاین و هستی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

هیدگر، زندگی اصیل، معمای هستی، وارستگی، تفکر تأملی.



پرسش از زندگی اصیل یکی از پرسش‌های محوری در فلسفه قرن بیستم است. مقصود از زندگی اصیل نحوه زیستنی است که در آن، آدمی مطابق با امیال، انگیزه‌ها، آرمان‌ها یا باورهای عمل می‌کند که متعلق به خود او، و بیانگر حقیقت وجودی‌اش هستند. در این مقاله بررسی می‌کنیم که زندگی اصیل در دو دوره متقدم و متأخر اندیشه هیدگر به چه معناست و چه نسبتی با معمای هستی دارد. در سایه این بررسی، پاسخ پرسش‌های زیر روشن خواهد شد: دازاین اصیل هیدگری چه تفاوتی با سوژه مدرن و خودبنیاد دارد؟ آیا با اکتفا کردن به مؤلفه‌های اگزیستانسیال می‌توان تصویر درستی از زندگی اصیل در اندیشه هیدگر ارائه داد؟ نقش میراث تاریخی - فرهنگی در تبیین زندگی اصیل چیست؟ با توجه به پیوند زندگی اصیل با معمای هستی، چگونه زندگی اصیل در دوره متأخر، زمانی که محور تحلیل از دازاین به هستی تغییر می‌یابد، تعریف و تبیین می‌شود؟



بنابر گزارش بنجامین کرو^۱ در آثار شارحان هیدگر، سه خوانش اصلی از زندگی اصیل مطرح شده است: (۱) خوانش روایت‌گرا که زندگی اصیل را در انسجام روایی - تاریخی زندگی و فرم آن محدود می‌سازد و به مؤلفه‌های اگزیستانسیال بی‌توجه است. خوانش هستی‌شناختی که به‌رغم توجه به مؤلفه‌های اگزیستانسیال، هم به بُعد تاریخی بی‌توجه است و هم بیش از اندازه انتزاعی است، پیشنهادی برای زندگی انضمامی ندارد. در نهایت خوانش‌های بخش که بر آزادی دازاین از سلطه دیگران تمرکز می‌کند و به میراث تاریخی - فرهنگی نمی‌پردازد (Crowe, 2006, pp.164-167). در این مقاله برآنیم که با بررسی زندگی اصیل در پرتوی معمای هستی از سویی، بُعد اگزیستانسیال و تاریخی - هستی‌شناختی اصالت را هم‌زمان بررسی کنیم و از سویی دیگر، با توجه به دوره متقدم و متأخر تفکر هیدگر، خوانشی تازه از زندگی اصیل ارائه دهیم که جامع‌تر و کم‌نقص‌تر از خوانش‌های دیگر باشد؛ خوانشی

1. Crowe, Benjamin D

که نشان دهد مفهوم زندگی اصیل در مسیر اندیشه او هم پیوسته و دارای یک هسته بنیادین است و هم در طول زمان دستخوش تحول و تغییر تأکیدها شده است. برای تحقق این هدف، از روش تفسیر فلسفی و تحلیل متنی آثار هیدگر، به ویژه هستی و زمان و متون متأخر، بهره برده ایم تا روند پیوستگی، تحول و عمق بخشی این مفهوم به روشنی آشکار شود.

در سنت فلسفی و روان‌شناسی اگزیستانسیال، زندگی اصیل با انتخاب آزادانه و آگاهانه آدمی گره خورده است؛ یعنی انسان اصیل در مواجهه با موقعیت‌های خویش، خود تصمیم می‌گیرد که چگونه زندگی کند. زندگی اصیل در منظومه فکری هیدگر نیز با انتخاب آزادانه انسان پیوند دارد، اما نه انتخاب سوژه مدرن و خودبنیاد، بلکه انتخابی در پیوند با معمای هستی. هیدگر برخلاف افرادی به سان سارتر، اگزیستانسیالیسم را نوعی اومانیسم سوپرکتیو و کنش‌مند نمی‌داند. در نامه‌ای در باب اومانیسم، انتقاد اصلی هیدگر به اومانیسم، غفلت از ارتباط ویژه‌ای است که بین انسان و هستی برقرار است (Heidegger, 1993 b, p. 226). سوژه مدرن و خودبنیاد فقط بر اساس خواست شخصی و اراده خود دست به انتخاب می‌زند؛ درحالی که دازاین هیدگری، با انتخاب خود، در پیوندی عمیق با هستی و ساختار تاریخی - فرهنگی خود و جهان قرار می‌گیرد.

در دوره متقدم، این انتخاب به صورت خوددینگی^۱ جلوه می‌کند؛ یعنی پاسداشت هستی خویش و رهایی از سلطه کسان. کسان، عنوانی است که هیدگر برای اشاره به آن حالت عمومی و بی‌چهره زندگی اجتماعی به کار می‌برد؛ جایی که هر فرد، خود را به میانگینی بی‌نام و نشان تسلیم می‌کند؛ میانگینی که با عبارات کلی و بی‌مسئولیتی چون «ما می‌گوییم»، «همه چنین می‌کنند»، «آدم‌ها به‌طور معمول، این گونه می‌اندیشند» تجسم می‌یابد (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۲۲-۲۲۵). در این وضعیت، دازاین نه خود را برمی‌گزیند و نه پرسش از هستی را به میان می‌کشد، بلکه در سیلان روزمرگی رها می‌شود.

1. Eigentlichkeit/ Authenticity





بدین ترتیب، خوددینی را می‌توان متناظر با اصالت در دوره متقدم دانست، در برابر نااصالت که زندگی در سطح روزمره و غرق‌شدن در همگانیّت کسان را نشان می‌دهد. زندگی غیراصیل نحوه زیستی است که در آن دازاین به جای آنکه امکان‌های بنیادین خود را از دل مواجهه با هستی برگزیند، خود را درون افق تفسیرهای همگانی و معانی پیش‌ساخته کسان رها می‌کند. در دوره متأخر، این انتخاب به صورت وارستگی^۱ یا رهایی فهم می‌شود؛ یعنی چشمداشت هستی به نحو مطلق، جایی که آدمی اراده می‌کند تا اراده سلطه‌جویانه را کنار بگذارد و تفکر تأملی^۲ را جایگزین تفکر بازنمودی^۳ کند. در مقابل، نااصالت به مثابه سیطره تفکر بازنمودی و اراده معطوف به سلطه است (Heidegger, 1966 a, pp. 58-59; Davis, 2014, p. 173). بدین سان خوددینی و وارستگی در ارتباطی مستقیم با شیوه زیست انسان تعریف می‌شوند.

زندگی اصیل نزد هیدگر پاسخی است که ابتدا در سطح اگزیستانسیال، و سپس در سطح تاریخی - هستی‌شناختی به معمای هستی داده می‌شود. هیدگر در اثر مهم خود هستی و زمان، با تحلیل ساختار دازاین، امکان تمایز میان زندگی اصیل و غیراصیل را با تمسک به مؤلفه‌هایی همچون ندای وجدان، مرگ آگاهی و میراث تاریخی - فرهنگی مطرح می‌سازد. او درک درست تاریخ‌مندی دازاین را در گرو پرداختن به معمای هستی می‌داند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۸۸-۴۸۹). با این حال، پی‌جویی معمای هستی در نیمه راه ناتمام می‌ماند و بخش دوم هستی و زمان هرگز نوشته نمی‌شود. علت این ناتمامی - چنان‌که از آثار هیدگر برمی‌آید - ضرورت بازنگری در روش و گذار به افقی گسترده‌تر برای اندیشیدن به هستی بوده است. این تغییر رویکرد، هم‌گذر از تأکید بر خوددینی به وارستگی در دوره متأخر را تبیین می‌کند و هم ضرورت تبیینی جامع‌تر از زندگی اصیل را موجه می‌سازد.

در منظومه اندیشه هیدگر، زندگی اصیل نحوه‌ای از بودن دازاین است که در آن،

1. Gelassenheit/ Releasement

2. Besinnliches Denken/ Meditative thinking

3. Rechnendes Denken/ Calculative thinking

انسان با رهایی از سلطهٔ کسان^۱ و شنیدن ندای وجدان، در پرتو مرگ آگاهی، امکان‌های خویش را آگاهانه برمی‌گزیند و هم‌زمان با میراث تاریخی - فرهنگی خود پیوند می‌گیرد. میراث نزد هیدگر راهی است برای ارتباط با حقیقت هستی که می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای گشودگی آن فراهم کند. این نگرش در دورهٔ متأخر او با تأکید بر وارستگی به منزلهٔ آمادگی‌ای برای سکونت در ساحت گشودهٔ هستی و چشمداشت آن عمق بیشتری می‌یابد. در این مقاله با بررسی تفکر در راه هیدگر، نشان داده خواهد شد که تفسیر زندگی اصیل در بستر دغدغهٔ اصلی او یعنی معمای هستی، معنایی متفاوت، ژرف‌تر و ایجابی‌تر می‌یابد.

مرور پیشینهٔ پژوهش نشان می‌دهد که به‌رغم آثار بسیاری که دربارهٔ زندگی اصیل در اندیشهٔ هیدگر نگاشته شده است، هیچ‌کدام آن را در نسبت با معمای هستی بررسی نکرده‌اند. افزون بر این، بیشتر آثار مکتوب، چه در زبان انگلیسی و چه فارسی، به‌طور عمده، بر تبیین‌های مبتنی بر دورهٔ نخست تفکر هیدگر متمرکز هستند؛ برای نمونه ورثال^۲ (۲۰۱۱) و کارمن^۳ (۲۰۰۳) که تفاسیر کلاسیکی از اصالت دازاین در هستی و زمان ارائه داده‌اند. علی‌معین^۴ (۱۴۰۱) نیز هرچند میان تفسیر هیدگر و قرائت‌های اگزیستانسیالیستی از اصالت مرزبندی کرده است، اما همچنان در محدودهٔ هستی و زمان باقی مانده است. در فضای فارسی، عرب (۱۴۰۲) به‌رغم پرداختن به زندگی اصیل، فقط اندیشهٔ هیدگر متقدم را در نظر داشته و به نقش میراث نیز در تبیین محتوای زندگی اصیل نپرداخته است. پایان‌نامه‌هایی چون آقامهدی صراف (۱۴۰۰) هم با وجود اشاره به مؤلفه‌هایی چون میراث فرهنگی - تاریخی و واقع‌بودگی، پای خویش را از هستی و زمان فراتر نگذاشته‌اند.

از معدود آثاری که اصالت را در هر دو دورهٔ تفکر هیدگر بررسی کرده‌اند،

-
1. Das Man/ the They
 2. Wrathall
 3. Carman
 4. Ali Moin





یکی ا. برین^۱ (۲۰۱۴) و دیگری زیمرمن^۲ (۱۹۸۱) است که این آثار هم نه به نسبت زندگی اصیل و معمای هستی چنان که در این مقاله مطرح نظر است، پرداخته‌اند و نه به نقش میراث به‌نحو خاص توجه کرده‌اند.

باور ما این است که زندگی اصیل نزد هیدگر، در هر دو مرحله اندیشه او – چه در هستی و زمان و چه در آثار متأخرش – به‌طور بنیادین با پرسش از حقیقت هستی پیوند دارد. در این مقاله، با تفسیری متفاوت از نقش تاریخ‌مندی و میراث در جهان‌اندیشگی هیدگر مشخص می‌شود که زندگی اصیل برای او همواره با انکشاف هستی، فهم معنای آن و تقرب به حقیقتش گره خورده است، خواه در شکل رهایی از کسان و پاسداشت هستی به‌واسطه دازاین و خواه در شکل وارستگی و چشمداشت هستی به‌نحو مطلق.

۱. زندگی غیراصیل و فرار از معمای هستی

در اندیشه متقدم هیدگر، زندگی غیراصیل با سقوط دازاین در جهان کسان پیوند دارد. در این وضعیت، دازاین از امکان بنیادین خویش یعنی پرسش از هستی می‌گریزد و به آرامش کاذب زندگی روزمره پناه می‌برد. جهان کسان، جهانی است که در آن همه‌چیز معنایی ازپیش تعیین شده دارد؛ چنان که در اندیشه متأخر هیدگر نیز همه‌چیز ذیل تفکر بازنمودی معنایی آشنا، ابزاری و پیش‌بینی‌پذیر دارد. بدین ترتیب، زندگی غیراصیل نوعی پنهان‌سازی هستی است که در اندیشه متقدم هیدگر به سلطه کسان، و در اندیشه متأخر او، به سلطه تفکر بازنمودی پیوند می‌خورد. تفکری که هستی را به ابژه‌ای در برابر سوژه فرو می‌کاهد و با این بازنمایی، حقیقت هستی را در اختفا نگاه می‌دارد. این تفکر همچون تفکر کسان، همه‌گیر است و رهایی از آن دشوار.

۱-۱. سیطره کسان و فراموشی هستی

به باور هیدگر، غفلت از هستی مهم‌ترین ویژگی فهمی عمومی است که نه فقط دامن

1. O'Brien

2. Zimmerman



مردم عادی، بلکه دامن بسیاری از اندیشمندان را هم گرفته است. یکی از چاره‌جویی‌های هیدگر برای یادآوری هستی، و توجه‌دادن به نسبت و رابطه خاص آدمی و هستی، دازاین نامیدن انسان است (Travers, 2019, p. 18). در اندیشه هیدگر، دازاین همواره در گیر نوعی نسبت‌گیری با هستی است، خواه آن را آگاهانه بر عهده بگیرد و خواه از آن بگریزد. این گریز که در هستی و زمان از آن با عنوان سقوط^۱ یاد می‌شود، صورت بنیادین زندگی غیراصیل را می‌سازد؛ چنان‌که کارمن می‌گوید زندگی غیراصیل، نوعی دل‌مشغولی مدام با مسائل روزمره است. سقوط، ناخودینگی و همان چیزی که ما با عنوان زندگی غیراصیل از آن یاد می‌کنیم، اشاره به نوعی از خود بیگانگی دارد که البته نوع ممکن‌ی از هستی خود دازاین است؛ در این نحوه بودن، دازاین از خودش در خودش، در بی‌بنیانی و هیچی روزمره ناخودینه و غیراصیل سرنگون می‌شود. باین‌حال، برداشت عمومی و روزمره، این سقوط و سرنگونی را می‌پوشاند و از آن با عنوان ارتقا و زندگی انضمامی یاد می‌کند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۳۳-۲۳۶؛ Carman, 2003, p. 309).

در زندگی غیراصیل، دازاین خود را در اختیار شبکه‌ای از معانی پیشینی می‌گذارد که در آن، نه خود را به‌مثابه مسئله‌ای برای خویش درمی‌یابد و نه هستی را به‌مثابه معمایی که به ژرف‌نگری نیاز دارد. دازاین غیراصیل از مواجهه با معنای هستی طفره می‌رود و همه‌چیز را در پرتوی فهم کسان درک می‌کند. رسیدن به زندگی اصیل در گرو فهم اصیل از هستی، خویش و جهان است و چنین فهمی بدون رهایی از سلطه کسان و فهم همه‌گیر آنها ممکن نمی‌شود. به باور هیدگر، فقط دو راه پیش‌روی دازاین وجود دارد: نخست، رهایی از سلطه کسان و بازیابی هستی خویش و قدم گذاشتن در راه اصالت و دوم، فهم هستی، خود و جهان در پرتو فهم کسان و فروغلتیدن در ورطه ناخودینگی و عدم اصالت (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۳۶).

هیدگر در تحلیل این وضعیت در هستی و زمان نشان می‌دهد که این بودن غیراصیل،

1. Verfallen/ Falling



دارای سه مؤلفه اصلی است: پرگویی،^۱ کنجکاوی^۲ و ایهام^۳. این سه مؤلفه دازاین را از رویارویی با معمای هستی دور نگه می‌دارند. پرگویی، تکرار سخنی کسان است، فارغ از اینکه با حقیقت نسبتی داشته باشد. کنجکاوی جست‌وجوی سطحی و مواجهه تفننی با امور تازه است. ایهام – که پی‌آمد پرگویی و کنجکاوی است – نوعی وضعیت دوپهلوی است که در آن هیچ‌چیز کاملاً روشن نیست. در این حالت، هر سخن و هر معنا می‌تواند «این‌طور» و «آن‌طور» تفسیر شود و برداشت عمومی جای حقیقت بنشیند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۲۶-۲۳۲).

باید توجه داشته باشیم که قصد هیدگر به دست‌دادن یک توصیف هستی‌شناختی است، نه اخلاقی. درواقع، او نحوه بودن غیراصیل را شرح می‌دهد؛ نحوه بودن دازاین در روزمرگی‌اش، نحوه گشودگی‌اش به هستی و تلقی‌اش از خویشتن و جهان. بنابراین فرار از معمای هستی ریشه در ساختار وجود آدمی دارد؛ یعنی دازاین در ساختار وجودی‌اش همواره مستعد این سقوط هستی‌شناختی است؛ ازاین‌رو زندگی غیراصیل نه حالتی عارضی، بلکه یکی از رایج‌ترین اشکال بودن در جهان است. هان-پیل^۴ این سطح از عدم اصالت را ضعیف‌تر از سطحی می‌داند که دازاین آگاهانه و برای در امان ماندن از اضطراب به دامن کسان پناه می‌برد (Han-Pile, 2013, p. 297). به این ترتیب، دازاین غیراصیل از مواجهه با معمای هستی می‌گریزد و خود را در امنیت جمعی کسان جای می‌دهد. اضطراب^۵ نزد هیدگر، لحظه‌ای استثنایی است که در آن، دازاین با خود آن‌گونه که هست مواجه می‌شود. در این لحظه، معمای هستی به صورت یک تجربه هستی‌شناسانه در برابر دازاین قرار می‌گیرد؛ اما کسان با تمام سازوکارهای دفاعی خود، همواره می‌کوشد این لحظه گشاینده را بپوشاند و دازاین را به وضعیت قبلی بازگرداند. دازاین روزمره ترجیح می‌دهد که به جای مواجهه اضطراب‌آور با پرتاب‌شدگی و قرار گرفتن در

-
1. Gereide/ Idle talk
 2. Neugier/ Curiosity
 3. Zweideutigkeit/ Ambiguity
 4. Han-Pile, Béatrice
 5. Angst/ anxiety

برابر امر نامتین و هیچ جهانی، خود را در جهان کسان غرق کند و فردیت و اصالت خویش را نادیده بگیرد؛ زیرا با گم کردن خود در کسان می تواند از زیر بار تفکر و مواجهه با معمای هستی شانه خالی کند و به نحوی کاملاً غیر محسوس، همه چیز را به کسان بسپارد. کسانی که در واقع، هیچ کس نیستند و به رغم هیچ کس بودن، تکلیف هستن توانستن دازاین، وظایف، قواعد، و معیارهای مورد نیاز او را پیشاپیش معین کرده اند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۳۴۴-۳۵۴). بنابراین زندگی غیراصیل در نظر هیدگر، همان نحوه ای از بودن است که در آن دازاین، پرسش از هستی را سرکوب می کند. به تعبیر دقیق تر، این نوع زیستن، خود را از امکان بنیادی ترین پرسش انسانی - پرسش از بودن خود و حقیقت هستی - محروم می کند. این گریز نتیجه پناه بردن به آرامش کاذب جهان عمومی کسان است؛ جهانی که در آن، همه چیز معنایی از پیش تعیین شده دارد و پرسش های بنیادی در غبار زندگی روزمره فراموش می شوند. در این معنا، زندگی غیراصیل نحوه ای از بودن است که در آن، انسان به جای آنکه در پرتو هستی بزیسد، در تاریکی غفلت از آن زندگی می کند.

۲-۱. سیطره تفکر باز نمودی و اختفای هستی

تفکر باز نمودی که هیدگر، آن را در مقابل تفکر تأملی قرار می دهد، نوعی تفکر محاسبه گرانه است که در بنیان خود معطوف به نتایج فوری، قابل اندازه گیری و سودمند است. این نوع تفکر، جهان را به مجموعه ای از منابع و امکانات فرو می کاهد که باید با کمترین هزینه و بیشترین بازدهی به خدمت گرفته شوند. از این منظر، هستی به مثابه پرسشی بنیادین و رازآمیز به کلی محو می شود و جای آن را محاسبه، سنجش و مدیریت امکانات می گیرد. هیدگر هشدار می دهد که این سیطره محاسبه گرایی، حتی وقتی به ظاهر به بالاترین دستاوردهای علمی و فنی منجر می شود، در واقع پرده ای است بر امکان اندیشیدن به معنای حقیقی کلمه. در این چارچوب، زندگی غیراصیل در دوران متأخر هیدگر، به معنای گرفتار شدن در دام یک الگوی کلی از بودن است که هستی را به موجودات، و موجودات را به منابع مصرف فرو می کاهد. چنین زیستی به جای





گشودگی در برابر راز هستی، به بستن افق‌ها و تسلیم‌شدن به یک افق از پیش تعیین‌شده می‌انجامد؛ افقی که در آن، همه ارزش‌ها و معانی بر اساس سودمندی و کارکرد تعریف می‌شوند (Heidegger, 1993 a, p. 321-323; 1966 b, pp. 45-46).

بسیاری از نویسندگان فقط پوچی زندگی مدرن را توصیف می‌کنند؛ اما هیدگر دنبال علت اصلی آن است. او این علت را همین نحوه بودن و به تبع درک انسان مدرن از خود و جهان می‌داند. انسان مدرن خود را سوژه‌ای مطلق در میان ابژه‌ها می‌بیند. بنابراین نگاه آدمی به هستی، در کنترل و مصرف اشیا خلاصه می‌شود. این نگرش باعث می‌شود انسان از معنای عمیق و ارتباط خود با هستی جدا شود. زندگی در چنین جهانی ناگزیر پوچ یا - به تعبیر اولیه هیدگر - غیراصیل است (Zimmerman, 1981, p.220).

تفکر انسان‌محور در عصر تکنولوژی به سویی حرکت کرده که به تدریج خود انسان هم به منبع مصرف تبدیل شده است. اگر در دوران متافیزیک مدرن، اشیا فقط برای استفاده و کنترل انسان مهم بودند، در عصر تکنولوژی، همه چیز، از جمله خود انسان تحت فرایند اطلاعات و محاسبه قرار گرفته و در جهانی یکنواخت، مانند دیگر موجودات در این سیستم جای‌گذاری و کنترل شده است (Davis, 2007, p. 178). بنابراین به باور هیدگر، عصر تکنولوژی با نوع خاصی از تفکر، رهبری می‌شود که هستی را به کلی پنهان می‌کند. این نگرش، جهان و همه آنچه در آن است، تنها به منبعی برای بهره‌برداری کارآمد و محاسبه‌پذیر تقلیل می‌دهد. این تقلیل، پرسش از معنای هستی را که ذاتاً رازآلود و غیرقابل محاسبه است، به حاشیه می‌راند و می‌پوشاند. در چنین شرایطی، زندگی غیراصیل نحوه‌ای از بودن است که در آن، فرد به جای رویارویی با راز هستی، درون یک الگوی از پیش تعیین‌شده از بودن محبوس می‌شود.

۲. بازیابی زندگی اصیل در پرتو معمای هستی

در این قسمت، برای تبیین زندگی اصیل در پرتو معمای هستی، سه گام برمی‌داریم. در نخستین گام نشان می‌دهیم که در اندیشه هیدگر با برجسته‌شدن نقش ندای وجدان و مرگ آگاهی، رهایی از سیطره کسان و پاسداشت هستی دازاین چگونه ممکن می‌شود.

سپس، با توجه به نقش میراث نشان می‌دهیم که زندگی اصیل نزد هیدگر افزون بر بُعد اگزیستانسیال - فردی، بُعدی تاریخی - جمعی هم دارد. سپس، در گام سوم نشان می‌دهیم که زندگی اصیل، در افق متأخر اندیشه هیدگر نیازمند تفکری است که با چشمداشت هستی از سلطه‌جویی بر آن دست می‌کشد. در ادامه، هریک از این سه مرحله را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱-۲. رهایی از کسان و پاسداشت هستی

به باور هیدگر، فهم عامیانه‌ای که معطوف به کسان شکل می‌گیرد، خواه نظری باشد و خواه عملی، فقط به موجودات می‌پردازد و از فهم هستی باز می‌ماند. حال آنکه، موجود فقط زمانی می‌تواند در دسترس قرار گیرد که پیش از آن، هستی ولو به نحوی پیشامفهوم، فهمیده شده باشد. التفات گهگاه و غیراصیل به مرگ و زندگی، ریشه در این فهم عامیانه دارد. حال آنکه، مصممیت پیشی‌جوینده^۱ - یعنی گشودگی دازاین به امکان‌های خویش از رهگذر پذیرش آگاهانه مرگ به مثابه امکان‌نهایی - ما را به فهم حقیقت هستی به منزله دو روی یک سکه دعوت می‌کند. بنابراین خود حقیقت باید فهم هستی دازاین و هستی به نحو مطلق را فراهم آورد. این امر با اهتمام به گشودگی معنای هستی پروا^۲ - یعنی ساختار بنیادین دازاین که نشان‌دهنده دغدغه‌مندی و درگیربودن همیشگی او با خود، دیگران و جهان است - حاصل می‌شود. پروای اصیل نسبتی است که در آن دازاین به جای تحریف هر چیز با اهداف خودمحورانه، اجازه می‌دهد هر چیزی خودش را چنان که هست و به شیوه خودش آشکار کند. لوازم چنین پروایی پدیده‌های اگزیستانسیال وجدان، مرگ و تقصیر هستند (Zimmerman, 1981, p. 44؛ هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۹۹-۴۰۱).

توجه به ندای وجدان و گوش سپردن به آن، از آنجاکه می‌تواند بهره‌مندی دازاین از خودهستن توانستن را آشکار کند، شرط لازم بازگردانی خود اصیل به خویشستن و گذر از خود تعین‌یافته به واسطه کسان است. دازاین روزمره با گوش سپردن به خود کسان و

1. vorlaufende Entschlossenheit/ Anticipatory Resoluteness

2. Sorge/ Care





گم کردن خود در پرگویی و عمومیت آنها، از شنیدن خودِ اصیل و خودینه‌اش باز می‌ماند؛ از این رو نیازمند فراخوانی است که گوش‌سپاری به کسان را در هم بکوبد و او را از خودِ کسان به خودِ خویش رهنمون شود. این از خود‌گذشتگی و خودیابی را باید به نحو هستی‌شناختی درک کرد. به تعبیر هیدگر، خودِ کسان به‌سوی خود دعوت می‌شود، اما نه آن خودی که ابژه داوریِ خویش و یا موردِ واکاوی‌های روان‌شناختی باشد، بلکه خودی که نحوه وجودش در جهان‌بودن است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۴۳-۳۵۰). (Golomb, 1995, pp.78-79).

هیدگر تصریح می‌کند که فراخوان نه‌فقط از جانب خودِ ما نیست و به‌نحو ارادی، برنامه‌ریزی و انجام نمی‌شود، بلکه خلاف انتظار و اراده ماست. با این حال، فراخوان از سوی دیگری‌ای که با من در جهان است هم نمی‌آید، بلکه به تعبیر هیدگر، «فراخوان از من و با این حال از فراسوی من می‌آید» (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۵۲). بنجامین کرو استدلال می‌کند که هیدگر با تأکید بر بُعد پیش‌بینی‌ناپذیر ندای وجدان، در صدد مقاومت در برابر هرگونه تلاش برای عقلانی‌سازی یا تبیین نظام‌مند این پدیدار است. از منظر او، ندای وجدان نه امری قابل‌پیش‌بینی و محاسبه‌پذیر، بلکه گواهی بر قدرت امر غیرمنتظره در گشودن امکان‌های نوین برای وجود انسانی است؛ قدرتی که می‌تواند مسیر زندگی فرد را به‌نحوی بنیادین دگرگون سازد و افق آینده‌ای نو را در برابر او بگشاید (Crowe, 2006, p. 183).

وجدان به‌مثابه فراخوانِ پروا آشکار می‌شود و از آن جهت که ساختار بنیادین هستی دازاین پرواست، ممکن می‌گردد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۵۵). سامان‌دهی تمامیت پروا با زمانمندی‌ای است که وحدت‌بخشی اگزیستانس، واقع‌بودگی و سقوط است؛ سه مؤلفه‌ای که در وجه زمانی با آینده، گذشته و حال پیوند می‌خورند. زمانمندی، برون‌خویشی نخستینی است که ذاتش زمانیدن و از خود به در آمدنِ مستمر در وحدت برون‌خویشی‌هاست؛ یعنی دازاین همواره از خود فراتر می‌رود و در جریان مستمر خود، گذشته، حال و آینده را در وحدتی پیوسته کنار هم می‌آورد. به باور هیدگر، آینده در وحدت برون‌خویشانه زمانمندی اولیه و خودینه بر دیگر زمان‌ها مقدم است؛ زیرا دازاین

همواره با نگاه به آینده و امکان‌های پیش‌رو حرکت می‌کند و این نگاه آینده‌محور، اساس شکل‌گیری زمان‌مندی است. پروا نشان می‌دهد که دازاین چگونه به‌سوی مرگ خود پیش می‌رود و با آگاهی از فناپذیری‌اش زندگی می‌کند. بنابراین زمان‌مندی بر پایهٔ آینده شکل می‌گیرد و پروا حکایت از نحوهٔ وجودی‌ای دارد که به‌سوی مرگ است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۱۶؛ Carman, 2003, p. 6).

مرگ در اندیشهٔ هیدگر روی دیگر سکهٔ زندگی است و دازاین با آگاهی از آن می‌تواند اهمیت انتخاب‌هایش را در فرصتی محدود درک کند و به زندگی اصیل روی آورد؛ زیرا دازاین همواره نه‌هنوزی است که به‌سوی پایان جریان دارد، و به‌سوی پایان آمدنِ دازاین امری اختصاصی و نیابت‌ناپذیر است. به تعبیر هیدگر، دازاین، مادامی که هست، همواره پیشاپیش نه‌هنوز خویش است. به بیان دیگر، دازاین همواره در حال حرکت به‌سوی پایان خود یعنی مرگ قرار دارد. این به‌سوی پایان آمدن امری شخصی و یگانه است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند آن را به‌جای دازاین تجربه کند. در جهان‌اندیشگی هیدگر مرگ نه بر پایان رسیدن دازاین، بلکه بر هستی به‌سوی پایان آن دلالت می‌کند. مرگ شیوه‌ای از بودن است که دازاین به‌محض هستی یافتنش آن را بر عهده می‌گیرد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۱۳-۳۱۷؛ Inwood, 1997, p. 70). باین‌همه، کسان، تکلیف مرگ را هم پیشاپیش مشخص کرده و در پرگویی و تعبیر عمومی خود، آن را تا سرحد یک امر روزمره و عمومی پایین آورده‌اند. بنابراین مرگ نیز توجهی را به خودش جلب نمی‌کند و اضطرابی نمی‌آفریند. باین‌وصف، مرگ روزی فرا می‌رسد؛ اما هم‌اکنون با ما کاری ندارد. در چنین تعبیری، مرگ امر نامتعینی است که نه با جهان من متفرد، بلکه با جهان کسان گره می‌خورد. کسان مواجهه با اضطراب مرگی را که هر آن ممکن است، پوشیده می‌دارند و همه را تسلی می‌دهند. این همان خصیصهٔ آرامش‌بخش سقوط و فروغلتیدن دازاین در زندگی غیراصیل است (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۳۲۵-۳۳۳). حال آنکه، مرگ خودینه‌ترین امکان دازاین است و دازاین با اتکای به نحوهٔ بودنی که به‌سوی مرگ است، می‌تواند بر هستن توانستن خویش پیشی بجوید. به تعبیر هیدگر، «پیشی‌جستن، گم‌گشتگی در خود کسان را بر دازاین عیان می‌کند و او را در برابر این





امکان قرار می‌دهد که نخست بدون حمایت از جانب دگرپروایی دلمشغولانه خودش باشد، اما خودش باشد در آزادی‌ای شورمندانه، رهاشده از توهّمات کسان، واقع‌بوده، متیقّن به خود و مضطربانه» (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۴۱). بنابراین در نگاه هیدگر انسان وقتی مرگ را به مثابه امکان قطعی و همواره حاضر بپذیرد، می‌تواند دیگر امکان‌های زندگی‌اش را روشن‌تر ببیند و خودش را به صورت یک کل بفهمد؛ یعنی با مرگ، بر همه امکان‌های بودنش پیشی می‌گیرد و آنها را در پرتو این امکان نهایی سامان می‌دهد. این امر، دازاین را از گم‌گشتگی در زندگی روزمره و تقلید از دیگران رها می‌کند و این امکان را به او می‌دهد که خود واقعی‌اش را کشف کند؛ وجودی که آزاد، آگاه به خویش، رها از توهّمات جمعی، و هم‌زمان با اضطرابی اصیل نسبت به هستی، زندگی می‌کند.

مقصر بودن ذاتی دازاین هم با مصممیت پیشی‌جوینده‌اش فهمیده می‌شود و خودینه‌ترین خود دازاین در حین طرح‌افکنی، تقصیرش را به منزله بنیان پرتاب‌شده نابودگی بر عهده می‌گیرد. باین حال، بر عهده گرفتن پرتاب‌شدگی در گرو این است که دازاین به‌رغم آینده‌سویی بتواند خود پیشاپیش بوده‌اش باشد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۱۱). در این نحوه بودن است که دازاین متعهد می‌شود فقط به آن امکان‌هایی بپردازد که همیشه متعلق به خود او بوده‌اند. بنابراین گذشته‌اش را در چارچوب آینده خود تفسیر می‌کند و خود را در فرایند شدن، آن کسی می‌بیند که پیش‌تر هست (Zimmerman, 1981, p. 123). به بیان دیگر، طرح‌افکنی دازاین نه فقط به‌سوی آینده پیش‌رو، بلکه معطوف به گذشته پشت سر اوست. تمامیت دازاین در میان تولد و مرگ معنا می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۷۲)؛ دازاینی که به‌سوی مرگ بودن خویش را پیش چشم دارد و خود را در امکانی به میراث رسیده و در عین حال انتخاب شده، به خودش می‌سپارد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۸۳). بنابراین انسان پرتاب‌شده به جهانی است که خودش انتخاب نکرده است؛ اما می‌تواند با پذیرش فعالانه این شرایط و با آگاهی از فرصت محدود و پایان‌پذیری عمرش، گذشته را به مثابه میراثی که مجلای هستی است، در پرتو آینده بازخوانی کند و با گزینش آگاهانه امکاناتی که از پیش به او رسیده است، سرنوشت خود را آزادانه برگزیند.

۲-۲. میراث و افق تاریخی آشکارگی هستی

در هستی و زمان، پیوند زندگی اصیل با میراث نشان می‌دهد که تقدیر فردی دازاین همواره در ارتباطی تنگاتنگ با تقدیر جمعی قرار دارد و همین نسبت، زمینه‌ساز تاریخ‌مندی کامل و خودینه او می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۷۸). در افق زندگی غیراصیل، کسان گذشته را تنها چیزی می‌فهمد که پشت سر نهاده‌ایم و ازاین‌رو امکان بازگشودن دوباره آنچه بوده است، از دست می‌دهد. در چنین وضعیتی، تقدیر در پس روزمرگی پنهان می‌شود و کسان از انتخاب اصیل طفره می‌رود؛ گذشته تنها در پرتو امروز فهم می‌شود و در حاضرسازیِ سطحیِ اکنون گم می‌گردد. در مقابل، دازاین اصیل رسم‌ورسوم کسان را به پرسش می‌گیرد و از محدودیت‌های امروز فراتر می‌رود. اگرستانیس تاریخ‌مند و اصیل، تاریخ را به‌مثابه بازگشت امکان‌ات فهم می‌کند؛ درحالی‌که کسان فقط به جست‌وجوی امر مدرن بسنده می‌کند. باین‌همه، هیدگر تأکید می‌کند که درک درست تاریخ‌مندی دازاین - که یکی از بنیادی‌ترین شروط زندگی اصیل است - درنهایت، به تأمل در معمای هستی وابسته است (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۸۸-۴۸۹).

معمای هستی مسئله محوری اندیشه مارتین هیدگر است. پرسش از معنا و دغدغه درک حقیقت هستی، نه‌فقط بنیان پروژه هستی و زمان (۱۹۲۷م) را تشکیل می‌دهد، بلکه در آثار دوره متأخر او نیز گرچه در زبان و افقی دیگر، استمرار می‌یابد؛ همان‌طور که کارمن می‌گوید دغدغه هیدگر در مقالات ۱۹۸۲م نه‌فقط به پرسش گرفتن موجودات، بلکه پرسشگری از خود هستی است (Carman, 2003, pp. 8-9). بخشی از تلاش هیدگر معطوف به آشکارکردن تغییراتی تاریخی است که فهم انسان غربی از هستی را تحت تأثیر قرار داده است (Zimmerman, 1981, p. 123). به باور هیدگر، حقیقت هستی در خلال سنت متافیزیکی غرب، به تدریج در حجاب فرو رفته است؛ ازاین‌رو ساخت‌گشایی را به‌مثابه ابزاری برای شکستن صلیت سنت متافیزیکی و آشکارکردن لایه‌های اولیه تجربه هستی مطرح می‌کند؛ روشی که هدفش تحلیل و گشودن ساختارهای ذهنی و تاریخی تثبیت‌شده است. چنان‌که بنجامین کرو می‌گوید دغدغه





اصلی هیدگر از پیوند دادن ساخت گشایی با سنت و تاریخ چیزی جز دلیل اصلی اکثر تلاش‌های فلسفی‌اش نیست؛ یعنی دغدغه‌ای عمیق نسبت به ارزش یک شیوه زندگی اصیل (Crowe, 2006, pp. 243-244) جهان اولیه دازاین، گذشته اوست؛ گذشته‌ای که لزوماً اصالت ندارد؛ زیرا آمیخته با حجاب‌هایی است که در طول زمان بر آن افکنده شده است. بنابراین ساخت گشایی^۱ شرط لازم رسیدن به تجربه‌های اصیل و نخستین هستی است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۸). از این منظر، ساخت گشایی و رجوع به میراث دو روی یک سکه هستند. ساخت گشایی ما را از حجاب‌های تحمیل شده تاریخی می‌رهاند، و رجوع اصیل به میراث، امکان دستیابی دوباره به سرچشمه‌های فهم هستی را برای یک قوم تاریخی فراهم می‌آورد.

مطرح شدن میراث در هستی و زمان نشان می‌دهد که هر فرد فقط به اندازه امکانات جامعه تاریخی خود می‌تواند به اصالت برسد. یک جامعه یا قوم تاریخی با احیای میراث خود یعنی با به فعلیت رساندن امکانات خاص خود، اصیل می‌شود. به‌رغم اینکه در هستی و زمان نسبت هستی و سرنوشت اقوام تاریخی به‌طور کامل بررسی نشده است، هیدگر می‌داند که دوره‌های تاریخی تفاوت‌های بنیادینی دارند؛ زیرا هستی به گونه‌های مختلفی فهم می‌شود. بعدها هیدگر روشن کرد که سرنوشت هر قوم تاریخی توسط خودِ هستی متناسب با شیوه‌های آشکارشدنش در طول تاریخ مشخص می‌شود.

در تفکر متأخر هیدگر، پیش و بیش از آنکه انسان نحوه ظهور موجودات را معین کند، خودِ هستی است که نامستوری‌اش را به نحوی از انحا محقق می‌کند. پس نباید گونه‌های مختلف سروکار داشتن با موجودات را تنها به انگیزه‌ها و کنش‌های انسان نسبت داد و او را در گذر از موجودات به ظهور رسیده تا موجوداتِ ابره‌شده، و از موجوداتِ ابره‌شده تا موجودات به‌منزله منابع مصرف، تنها عامل تعیین‌کننده دانست (Heidegger, 1993 a, p. 324). باین‌همه، آدمی می‌تواند با پرسش از چستی هستی و چگونگی آشکارگی‌اش از غرق شدن در شیوه مسلط زمانه فاصله گیرد و با شناخت بهتر خویش و

1. Destruktion/ Destruction

هستی در نحوه انکشاف هستی و سروکارداشتش با موجودات، نقش آفرین باشد. اگر غیر از این بود ما گمان می کردیم که نحوه مواجهه دوران ما با هستی و موجودات، یگانه نحوه مواجهه‌ای است که در همه دوران‌ها وجود داشته است.

هیدگر در هستی و زمان از سویی، فهم هستی را مختص به دازاین می‌داند و تأکید می‌کند که این فهم متناسب با هستی بالفعل دازاین می‌تواند دچار رشد یا انحطاط شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۳) و از سویی دیگر، خاطرنشان می‌کند که دازاین خودش و هستی به‌نحو عام را برپایه جهان می‌فهمد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۰). هرچقدر دازاین به زندگی اصیل و یافتن گزینش‌گرانه امکان‌های وجودی‌اش نزدیک‌تر شود، از کثرت بی‌پایان امکان‌هایی چون رضایت‌مندی، سهل‌انگاری و طفره‌روی فاصله می‌گیرد و می‌تواند به ساحت تقدیرش وارد شود. باین حال، دازاین پرتاب‌شده در جهانی قرار گرفته است که در آن، همیشه با دیگران درگیر است و اغلب خود را در میان آنها گم می‌کند؛ به‌طوری که امکان‌های وجودی خود را از طریق برداشت‌های دیگران می‌فهمد؛ ازاین‌رو نیازمند عزم راسخی است که از طریق آن به خود بیاید و امکان‌های واقع‌بوده طرح‌افکنی‌های خودینه و اصیل را برپایه میراثی بگشاید که مصممیت پرتاب‌شده آن را بر عهده می‌گیرد (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۷۸-۴۸۳). مقصود هیدگر از مصممیت پرتاب‌شده، عزم راسخی است که به‌واسطه آن، فرد شرایط تاریخ، فرهنگ و محدودیت‌هایش را می‌پذیرد و از دل همان‌ها، زندگی خود را می‌سازد. این مفهوم، دوگانه منفعل-فعال را درهم می‌شکند و هستی انسان را به‌صورت امری یکپارچه و پویا توصیف می‌کند.

هیدگر متأخر گاهی از خانه و سرزمینی که هرکس در آن سکنا گزیده است و همچنین از اکنون به‌مثابه لحظه‌ای که پی‌آمد لحظات بی‌شماری است که این سرزمین از سر گذرانده، به میراث تاریخی - فرهنگی پل می‌زند. او در خطابه یادبود که در بزرگداشت کروتزر، موسیقی‌دان آلمانی ایراد شده بود، از حاضران می‌خواهد به این بیندیشند که چگونه چنین هنرمندانی در سرزمین آنها پدید آمده و چنین آثاری هنری در خاک آنها جوانه زده است. به باور هیدگر، شکوفایی هنرمندان یک سرزمین را باید مرهون خاک و زیست‌بومی دانست که در آن ریشه دارند (Heidegger, 1966 b, pp. 47-48).





هیدگر فلسفه‌ورزی‌اش را حاصل زیست روستایی و گوش سپردن به نجوای کوه‌ها و جنگل و مزارع می‌داند. به باور او، این نحوه تفکر و زیستن ریشه‌ای محکم و صدها ساله در خاک آلمان دارد و با هیچ چیز دیگری قابل معاوضه نیست (Heidegger, 1981, pp. 28-29). او اذعان می‌کند بسیاری از آلمانی‌ها وطنشان را از دست داده‌اند و آنهایی هم که در وطن خویش مانده‌اند، گرفتار رادیو، تلویزیون و مجلات مصور شده‌اند و از کشتزار، زمین و آسمانشان دور افتاده‌اند (Heidegger, 1966 b, p. 48).

به نظر می‌رسد هیدگر نه فقط از بی‌خانمانی مردم آلمان که از بی‌خانمانی انسان معاصر سخن می‌گوید. انسانی که از دیدن امکان‌های منحصربه‌فرد سنت و زیست‌بومش عاجز است و به جای خاک، ریشه در هوا دارد. هیدگر بر این باور است که در عصر مدرن، ساختار بنیادین ارتباط انسان با جهان دگرگون شده است و همین امر، مانع از التفات او به زیست‌بومش می‌شود. هیدگر برای یافتن یک بنیاد جدید به تفکر تأملی چشم امید دوخته است (Heidegger, 1966 b, pp. 50-53).

۲-۳. رهایی از تفکر بازنمودی و چشمداشت هستی

در اندیشه متأخر هیدگر، زندگی اصیل و رویارویی با معمای هستی در گرو حرکت از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی است. به باور هیدگر، بشر امروز از تفکر اصیل گریزان است و در عین حال، داعیه‌دار تفکر است؛ زیرا پژوهش‌ها و پیشرفت‌های علمی و تلاش وافر دانشمندان را پیش چشم دارد. هیدگر این تلاش‌ها و دستاوردها را ارج می‌نهد؛ اما یادآوری می‌کند که اینها نوعی خاص از تفکر است؛ تفکر حسابگرانه‌ای که با برنامه‌ریزی و چشمداشت نتایج معین و محاسبه ظاهری هزینه و فایده، به دنبال پیدا کردن اقتصادی‌ترین راه ممکن برای بهره‌بردن از امکانات است؛ تفکری که همه چیز جز خودش را می‌پاید. برخلاف تفکر تأملی که واجد درون‌نگری و فاقد غرض سوداگرانه است. در اندیشه هیدگر، انسان امروز، به جای درنگ در معمای هستی، به سوی شکل خاصی از تفکر روی آورده است که هدف آن، نه گشودن افق معنایی هستی، بلکه بهینه‌سازی و بهره‌برداری هرچه کارآمدتر از موجودات است. تفکر بازنمودی و

محاسبه‌گرانه که هیدگر آن را در مقابل تفکر تأملی قرار می‌دهد، در بنیان خود، معطوف به نتایج فوری، قابل اندازه‌گیری و سودمند است. این نوع تفکر، جهان را به مجموعه‌ای از منابع و امکانات فرومی‌کاهد که باید با کمترین هزینه و بیشترین بازدهی به خدمت گرفته شوند (Heidegger, 1966 b, pp. 45-46). چنان‌که زیمرمن می‌گوید از دیدگاه انسان غربی مبارزه برای تسلط بر موجودات به پیشرفت‌های بزرگی در زندگی او منجر شده است؛ اما به قیمتی گزاف؛ یعنی پنهان‌شدن هستی. غفلت از هستی ما را شیفته تسلط بر موجوداتی کرده است که در پرتو آن آشکار شده‌اند (Zimmerman, 1981, p. 200).

در تفکر هیدگر، همواره به فراتر رفتن از ابژه‌ها و درک هستی به منزله افق معنا بخش به موجودات، توجه ویژه‌ای شده است؛ اما هیدگر متأخر از این درک هم عبور می‌کند و وجود را به مثابه گستره‌ای می‌فهمد که درکش از عهده تفکر بازنمودی به کلی خارج است. گویی هیدگر متأخر بر آن است تا برای غلبه بر سوژکتیویسم گام استوارتری بردارد و وجود را نه فقط به منزله افق پیش‌روی آدمی، بلکه به مثابه امری که محیط و مسلط بر همه چیز، از جمله انسان است، پیش چشم آورد (Heidegger, 1966 a, pp. 63-66). هیدگر به درک تازه و متفاوتی از هستی و رابطه با آن اشاره می‌کند. او از هستی به مثابه گستره و قلمرویی سخن می‌گوید که باید خود را در آن رها کنیم. باید به جای تحمیل خویش به هستی، تسلیم آن شویم؛ فقط در این صورت است که می‌توانیم به ساحت وارستگی بار یابیم و با عبور از پندارهای بازنمودی، به رابطه حقیقی با وجود و موجودات نائل شویم. وارستگی قدم گذاشتن در یک راه بی‌پایان و چشمداشت امر نامتعیین است. به بیان دیگر، وارستگی مستلزم چشمداشت است و چشمداشت چیزی نیست جز رهاکردن خویش در گشودگی گستره‌بازی که بر ما حاکم است (Heidegger, 1966 a, pp. 66-72). بنابراین زندگی اصیل در اندیشه متأخر هیدگر، عبور از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی است. تفکر تأملی همان وارستگی است و وارستگی باریافتن به ساحتی است که در آن، حقیقت هستی و ذات تفکر پی‌جویی می‌شود، آن‌هم با چشمداشت راز و درک هستی به منزله گستره‌ای باز که هرآنچه هست را گردآورده و پناه داده است. در این گستره گشوده، چیزها نه به مثابه ابژه و برابر ایستای





آدمی، بلکه چنان که هستند، سکنا گزیده‌اند. به همین دلیل است که درک گستره و هر آنچه در آن است، به چنگ تفکر بازنمودی نمی‌آید؛ زیرا تفکر بازنمودی هر چیزی را به ابژه تبدیل می‌کند. بنابراین گوهره تفکر تأملی، انتظار و چشمداشت است. متعلق چشمداشت نه یک بازنمود ذهنی که خود امری است که ما در انتظار آن به سر می‌بریم. انتظار، چیزی جز گشوده‌بودن به ساحت راز و گستره بی‌کران نیست (Heidegger, 1966 a, pp. 64-68; Davis, 2014, p. 177).

دیویس^۱ توجه هیدگر به وارستگی را انتظار هیدگر برای چرخشی در تاریخ هستی و تغییری در جوهره انسانی می‌داند که هستی‌اش به مثابه اراده معطوف به قدرت و اراده معطوف به اراده تکنولوژیکی آشکار می‌شود (Davis, 2014, p. 168). مایستر اکهارت وارستگی را عطیه‌ای الهی می‌دانست که در دل‌های مستعد جوانه می‌زند. دل‌هایی که در سواد تشبه به خدا، رو به سوی عدم کرده‌اند و بدین واسطه قابلیت این را یافته‌اند که مجرای مشیت الهی باشند (Eckhart, 2007, p. 572). هیدگر به‌رغم اینکه از اکهارت به نیکی یاد می‌کند، اما اذعان می‌دارد که مقصودش از وارستگی رهاکردن اراده خود به نفع مشیت الهی نیست. به این نکته هم باید توجه داشت که وارستگی در جهان‌اندیشگی هیدگر هم پیوند با ناارادگی است، نه بی‌عملی. مقصود از ناارادگی نفی ارادی اراده است؛ یعنی برگزیدن و انتخاب کردن اراده نکردن. بنابراین تقرب به ذات تفکر در گرو نفی ارادی اراده است. در غیر این صورت، ما به ورطه تفکر بازنمودی فرومی‌غلطیم و از ورود به ساحت تفکر تأملی باز می‌مانیم. اما اگر به سلامت از این مرحله عبور کنیم و با نفی اراده به ساحت تفکر تأملی – یعنی تفکری که ارادی و بازنمودی نیست – بار یابیم، می‌توانیم به معنای وجود و حقیقت هستی نزدیک شویم. باین حال، شرط عبور از این مرحله آن است که آمادگی لازم را پیدا کنیم. کار ما زمینه‌سازی است. ما باید مهبای وارستگی و چشم انتظار آن باشیم؛ از این رو وارستگی و باریافتن به ساحت تفکر، به‌واقع یک فعالیت نیست، چنان که انفعال هم نیست، بلکه چیزی است و رای این تمایز (Heidegger, 1966 a, pp. 59-62).

1. Davis, Bret W

چنان‌که دیویس می‌گوید مقصود هیدگر از اراده مذموم نه یکی از قوای نفس انسان، بلکه نسبتی با هستی است که در آن آدمی به دنبال فراتر رفتن از خویش و تسلط بر موجودات است (Davis, 2014, p. 173). بنابراین چنان‌که خود هیدگر تصریح می‌کند، وارستگی نه فقط روی گردانی از زندگی نیست، بلکه عزم راسخی برای انتخاب زندگی اصیل و خودگشودگی دازاین در مواجهه با گستره گشوده است. او برای توصیف رابطه درست با موجودات از سکنادادن موجودات در قلمرو گستره گشوده و ابرهنکردنشان سخن می‌گوید (Heidegger, 1966 a, pp. 80-81). بنابراین وارستگی به معنای چشمداشت هستی است و دازاین اصیل این امکان را فراهم می‌کند که موجودات و امور چنان‌که هستند، در گستره هستی خود را آشکار سازند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، با تمرکز بر دغدغه بنیادین هیدگر یعنی معمای هستی، تفسیری جامع‌تر از زندگی اصیل ارائه شد؛ تفسیری که هم عناصر اگزیستانسیال، هم ابعاد تاریخی - فرهنگی و هم افق هستی‌شناختی را هم‌زمان و در ارتباط با هم در نظر می‌گیرد. در این چشم‌انداز، زندگی اصیل نزد هیدگر، چه در دوره متقدم و چه در دوره متأخر، نحوه‌ای از بودن است که در آن، دازاین همواره به درک معنای هستی و تقرب به حقیقت آن چشم دوخته است. و زندگی غیراصیل، روی‌تافتن از مواجهه با معمای هستی است. دازاین غیراصیل پرسش از هستی را سرکوب می‌کند و به امنیت ظاهری معانی ازپیش داده‌شده پناه می‌برد، بی‌آنکه با راز بنیادین بودن خود و حقیقت هستی روبه‌رو شود.

در این پژوهش نشان داده شد که حتی در هستی و زمان، زندگی اصیل در نسبت دوسویه با هستی و میراث تاریخی معنا می‌شود؛ و در آثار متأخر هیدگر، با محوریت یافتن هستی به‌جای دازاین، مسیر خوددینگی به وارستگی را طی می‌کند. چارچوب سه‌مرحله‌ای ارائه‌شده، دیدگاهی منسجم برای فهم زندگی اصیل در تفکر در راه هیدگر را فراهم می‌آورد و می‌تواند راهنمای بازاندیشی در امکان‌های زیست انسانی در جهان مدرن و تکنولوژیک امروز باشد.





در افق هستی و زمان، زندگی اصیل ازسویی، با رهایی از کسان به واسطه گوش سپردن به ندای وجدان و مرگ آگاهی و پاسداشت هستی دازاین، و از سویی دیگر، به میراث فرهنگی - تاریخی و پی جویی تعین اصیل تری از هستی گره می خورد. در اواخر هستی و زمان و سپس در آثار دوره متأخر هیدگر، میراث و تاریخ مندی دازاین نقشی اساسی در بازیابی زندگی اصیل پیدا می کند. در این چارچوب، نسبت میان دازاین و هستی، رابطه ای دوسویه است. از یک سو، دازاین اصیل است که می تواند امکان بازیابی گشودگی حقیقت هستی را فراهم کند، و از سوی دیگر، دازاین فقط در افق تاریخی - هستی شناختی معینی می تواند از هستی آگاه شود. بنابراین هرچه دازاین اصیل تر باشد، فهم او از هستی نیز ژرف تر و به حقیقت نزدیک تر است؛ اما این فهم، همواره از درون جهان خاصی شکل می گیرد؛ جهانی که گذشته دازاین را شکل می دهد و افق امکان های پیش روی او را ترسیم می کند. در این معنا، زندگی اصیل نه فقط به ندای وجدان و مرگ آگاهی، بلکه به افقی تاریخی - هستی شناختی وابسته است که در آن دازاین پرتاب شده است. بنابراین بازیابی زندگی اصیل نیازمند افق گشایی تاریخی حقیقت هستی است. اگر هستی در تاریخی خاص به حجاب تکنیکی یا متافیزیکی فرو افتاده باشد، امکان های فهم و زیستن اصیل نیز در بند آن پنهان شدگی باقی می مانند. به بیان دیگر، برای آنکه دازاین بتواند با مرگ مواجه شود، ندای وجدان را بشنود، و به خویشتن اصیل خود بازگردد، باید ابتدا در جهانی باشد که هنوز صدای هستی در آن پژواکی دارد. از همین رو، در دوره متأخر، هیدگر تأکید را از خودپندگی به سوی وارستگی سوق می دهد. در اینجا، نقش تفکر تأملی برجسته می شود. مهم ترین مؤلفه زندگی اصیل در اندیشه هیدگر متأخر، رسیدن به ساحتی است که در آن، تفکر نوعی چشمداشت هستی است. در نهایت، هیدگر برای رسیدن به زندگی اصیل و گذر از متافیزیک و گشتل، وارستگی را که همان گذر از تفکر بازنمودی به سوی تفکر تأملی است، راه چاره می داند.

وارستگی به معنای آمادگی برای زیستن در ساحت گشوده هستی است؛ جایی که حقیقت نه موضوعی برای تسلط و بازنمایی، بلکه رازی است که باید در برابر آن ایستاد،

گوش سپرد، و هم‌زمان آن را پناه داد و بدان پناه برد. در این ساحت، چیزها دیگر
ابژه‌های ایستا در برابر سوژه شناسای مدرن نیستند، بلکه موجوداتی هستند که در
گشودگی هستی سکنا گزیده‌اند؛ چیزهایی که تنها در افق رازی گشوده، خود را
چنان‌که هستند، می‌نمایانند. دازاین اصیل، دازاینی است که در آستانه گشودگی هستی
سکنی گزیند، جهان را ابژه و یا منبع مصرف نبیند، و به چیزها امکان دهد که چنان‌که
هستند، باشند؛ چنین بودنی، پاسخ متعالی‌تری است به معمای هستی که انسان با
چشمداشت هستی، در گستره گشوده آن زندگی می‌کند.



فهرست منابع

- آقامهدی صراف، وحیده. (۱۴۰۰). زندگی اصیل و مؤلفه‌های آن از دیدگاه سورن کی‌یرکگور و مارتین هایدگر (استاد راهنما: امیرعباس علیزمانی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران، دانشکده کلام و فلسفه اسلامی، گروه فلسفه دین.
- عرب، زینب. (۱۴۰۲). تقریری بر مفهوم معنا در اندیشه هایدگر متقدم: دازاین و کشف حقیقت وجود. فلسفه، کلام و عرفان، ۱۰(۳)، صص ۷۵-۱۰۴.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۹۸). هستی و زمان (مترجم: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نشر نی.
- Ali Moin, M. (2022.). *Heidegger on selfhood: Recontextualizing the concept of authenticity*. *Iranian Journal of Contemporary Philosophy*, 7(2), pp. 115-144.
- Brien, M. O. (2011). *Heidegger and Authenticity: From Resoluteness to Releasement*. London: Continuum International Publishing Group.
- Carman, T. (2003). *Heidegger's Analytic: Interpretation, Discourse, and Authenticity in Being and Time*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Crowe, B. D. (2006). *Heidegger's Religious Origins: Destruction and Authenticity*. Bloomington: Indiana University Press.
- Davis, B. W. (2007). *Heidegger and the Will*. Evanston: Northwestern University Press.
- Davis, B. W. (2014). Will and Gelassenheit (B. W. Davis, Ed.). *Martin Heidegger: Key Concepts*. London: Routledge. pp. 168-183
- Eckhart, M. (2007). On detachment (M. O'C. Walshe, Trans. & Ed.). *The complete mystical works of Meister Eckhart*. Crossroad Publishing. pp. 566-576
- Golomb, J. (1995). *In Search of Authenticity: From Kierkegaard to Camus*. New York: Routledge.
- Han-Pile, B. (2013). Freedom and the 'Choice to Choose Oneself' in Being and Time (M. A. Wrathall, Ed.). *The Cambridge Companion to Heidegger's Being and Time*. Cambridge: Cambridge University Press.



- Heidegger, M. (1993 a). The Question Concerning Technology (D. F. Krell, Trans.). *Basic Writings: From Being and Time (1927) to The Task of Thinking (1964)*. New York: HarperCollins. pp. 307-343
- Heidegger, M. (1993 b). Letter On Humanism (D. F. Krell, trans.). *Basic Writings: From Being and Time (1927) to The Task of Thinking (1964)*. New York: HarperCollins. pp. 213-267
- Heidegger, M. (1966 a). Conversation on a Country Path about Thinking (A. Anderson & E. H. Freund, Trans.). In *Discourse on Thinking* (pp. 58-89). New York: Harper & Row.
- Heidegger, M. (1966 b). Memorial Address (A. Anderson & E. H. Freund, Trans.). In *Discourse on Thinking*. New York: Harper & Row. pp. 43-58
- Heidegger, M. (1981). Why Do I Stay in the Provinces? (T. Sheehan, Trans.). *Heidegger; The Man And The Thinker*. United States of America: Chicago Publishing. pp. 27-31
- Inwood, M. (1997). *Heidegger: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press.
- O'Brien, M. (2014). *Heidegger and authenticity: From resoluteness to Gelassenheit*. Bloomsbury Academic. <https://doi.org/10.5040/9781472548936>
- Travers, M. (2019). *The Writing of Aletheia: Martin Heidegger in Language*. Oxford: Peter Lang Ltd.
- Wrathall, M. (Ed.). (2011). *Authenticity and modernity*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511997977>
- Zimmerman, M. E. (1981). *Eclipse of the Self: The Development of Heidegger's Concept of Authenticity*. Athens: Ohio University Press.

